

اعتراضات کارگری باید به قدرت دفاع از خود مسلح شود



1- تجمع اعتراضی بی فایده، هم استراتژی هم تاکتیک!

2- خون بر شمشیر پیروز است

3- تظاهرات، تظاهرات تا پیروزی

4- کارگر چاره ای جز مبارزه ندارد

5- کارگر چاره ای جز پیروزی ندارد

6- انقلاب کارگری همین امروز!

7- کارگر و آرزوهای باطل دمکراسی و عدالت و رفاه

8- کارگر چاره ای جز مسلح شدن ندارد

9- بهانه دست دولت ندهید!

10- مبارزات صنفی را سیاسی نکنید!

11- کارگران و قانون

12- مشخصات اعتراضات جاری کارگری

13- صورت مساله، کدام اسلحه، کدام تسلیح؟

14- آوانتاریسم، از سر گشاد شیپور!

15- ضرورت دفاع از خود، یک صورت مساله جهانی طبقه کارگر

16- اعتراضات کارگری باید دندان در بیاورد، گاز بگیرد!

17- طبقه کارگر با قدرت دفاع از خود در دل مخاطرات سیاسی

18- تکلیف حزب طبقاتی کارگران چه میشود؟

19- بروید هر غلطی میتوانید، بکنید!

صفحه ۲

شکسته نفسی یک لیدر: نتانیا هو صفحه ۱۲

اسطوره دروغین رفسنجانی صفحه ۱۳

کمپین

کار کودکان در قالی بافیا:

صفحه ۱۴

به این تنگ پایان دهیم!

طنز

صفحه ۱۵

گوگل اکبر!

سنگی بزرگ بر روی سینه شهر من

در شهر من اکثریت عظیم ساکنین آن کارگرند، میلیونها میلیون اعضای این خانواده بزرگ مبشر کار و سازندگی هستند، این کارگران به همه چیز، به آب و برق و ترنهای، به بهداشت و خوراک، به کارخانه ها به اسکله ها، به همه چیز جان میبخشند اما در همه گوشخراش همین شهر صدای کارگر بسختی بگوش میرسد.

صفحه ۱۱

اعتراضات کارگری باید به قدرت دفاع از خود مسلح شود



۱- تجمع اعتراضی بی فایده، هم استراتژی هم تاکتیک!

میدان انقلاب محل شناخته شده اجتماعات اعتراضی کارگری است. آیا جای تعجب ندارد تقریباً هیچگاه اخلاقی در رفت و آمدها ایجاد نمیکرد؟ کم نیستند موارد ضرب و شتم شرکت کنندگان در اعتراضات و تجمع کارگری که با حمله انواع نیروهای سرکوب رژیم، کاملاً با نقشه قبلی به اجرا در میاید. آیا جای تعجب ندارد تقریباً در هیچ موردی کارگران نه اشتها، نه آمادگی، نه نقشه قبلی و نه اقدامی برای دفاع از خود را نشان نمیدهند؟ در نگاه اول پر بیراه نیست اگر بیش از دو دهه اعتراضات کارگری در ایران را بدینگونه خلاصه کرد: تجمع اعتراضی بی فایده، هم استراتژی هم تاکتیک! یک اعتراض کارگری هر چند گسترده و هر چند آگاه که در هر ابراز وجود تلفات خود را در اطلاعیه های هرچند پر شور به آگاهی عموم میرساند بنا به تعریف بازنده است. رهبران هر حرکتی که "قاطعانه" صفوف خود را به مصاف گارد ضد شورش میبرد تا در اطلاعیه های "محکوم است" نطفه حرکت های بعدی ببندد را جز فرسودگی و ناامیدی چه نتیجه دیگری را میتواند انتظار داشته باشد؟

اگر تعداد کارگران و تعداد کارگران در حال اعتراض را مینا بگیریم، باضافه پوشش خبری این اجتماعات در انواع گوناگون رسانه ها، بدون شک ایران بزرگترین جنبش کارگری در سراسر جهان را در خود جای داده است.

اگر پیشروی، هدف، گامهای سنجیده و دستاوردها را مینا قرار بگیریم، در فقدان هر یک از فاکتورهای ذکر شده، بدون تردید طبقه کارگر ایران را باید در سماجت در برپایی اعتراضات بی فایده در سراسر جهان صاحب رکورد بحساب آورد.

اگر بخاطر بیاوریم هیچ اعتراض کارگری بدون رهبر و بدون سخنگو قابل تصور نیست، آنوقت تازه قادر خواهیم بود به پیکره عظیم رهبران کارگری رادیکال در ایران نزدیک شویم. طبقه کارگر در ایران در یک مصاف دائمی و فشرده با بزرگترین مدرن و مخوف ترین دستگاه سرکوب دولتی راه به جلو باز میکند. هر اعتراض کارگری بر غلبه بر هزار و یک مانع فنی و مالی و تدارکاتی استوار است، به ازاء هر تجمع باید کوهی از انرژی برای متحد کردن صف کارگران، چه قبل و چه بعد از تجمع مربوطه را فرض گرفت. با احتساب این گامها و پیش شرط ها قادر میشویم دینامیسم درونی حرکات کارگری را بشناسیم. اعتراضات کارگری زیر بار وعده های بازسازی اقتصادی نرفته

اگر بخاطر
بیاوریم هیچ
اعتراض
کارگری بدون
رهبر و بدون
سخنگو قابل
تصور نیست،
آنوقت تازه
قادر خواهیم
بود به پیکره
عظیم رهبران
کارگری
رادیکال در
ایران نزدیک
شویم



ادامه اعتراضات کارگری.....

بر بستر آن جلوه های طبقه ای بشدت آگاه و پر توقع را نشانند. کی قرار است چهره استاندارد یک کارگر به صورت یک آقا و خانم شسته رفته، درست مثل قیافه رئیس بانک مرکزی جلوه گر بشود؟ عزت کذابی دستهای پینه بسته پیشکش علما و وزرا و فرماندهان ارتش! کی قرار است یک اکسیون کارگری نه نمایش ظلم دیدگان، بلکه اجتماع قطب مدعیانی باشد که با سخنران پس از سخنران، مستدل همه کاسه کوزه محاسبه مجلس و دوایر دولتی را در هم ریخته، در میان کف زدن حضار، و با اعلام بی کفایتی دولت به کار خود پایان دهد؟

اعتراض کارگری باید پیروز شود و این جز با یک مبارزه متحد سراسری که بورژوازی را به زانو در بیاورد ممکن نیست. هر چقدر اجحاف بورژوازی آشکارتر و غیر انسانی تر باشد، الزاما به تقویت صفوف اعتراضی منجر نميگردد، عصیان و شورش را دامن نمیزند و حقانیت و سمپاتی را بدنبال ندارد.

است، تن به وعده های پس از برجام نداده است، سرکوب ضد کارگری را به همافورد طلبیده است، اعتصاب را به نرم غالب اعتراضات تبدیل ساخته است، با این وجود این اعتراضات راه به جلو باز نمیکند. مجموعه بزرگی از اعتصابات که خود دلیلی بر نفی خود تبدیل شده چرا که "به جایی نمیرسد" دارد به غولی تبدیل میگردد که رهبران کارگری، خالق خود، را ببلعد.

موقعیت فعلی که شاید بتوان آنرا "در جا زدن" نامید نه برای طبقه کارگر ایران و نه برای طبقه کارگر جهانی تازگی ندارد. شریک شدن در مشغله های رهبران کارگری و چاره جویی در مقابل موقعیت کنونی هدف از این نوشته است. ابتدا بر چند جنبه از مشخصات مبارزات کارگری و پاسخ های کلاسیک در این زمینه باید مکث کرد.

2 - "خون بر شمشیر پیروز است"

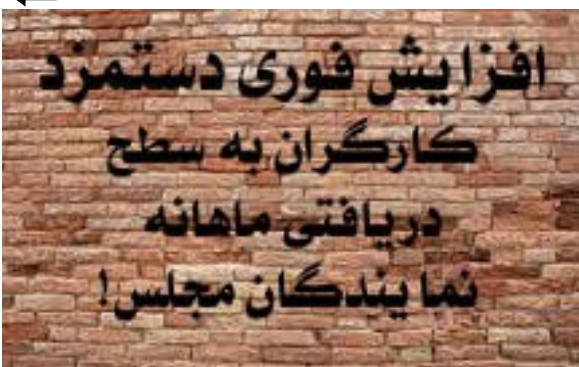
3 - تظاهرات، تظاهرات تا پیروزی!

این حرف پوچ است. سراپا تسلیم است. پیروزی که هیچ، استقبال از شکست از آن میبارد. سایه نکبت بار تمام روحیه و اخلاقیاتی که زاده این جمله است کمر اعتراض کارگری در ایران را شکسته است. معلوم نیست کی و کجا "آه جگرسوز" به بند ناف کارگر بسته شد، که پس از آن دیگر بجای مبارزه کافی است کارفرما را لعنت کند!

اعتراض کارگری نه نمایی در مسیر "حق بر باطل پیروز است"، نه نمایی برای جلب نظر مسئولان (به اصطلاح رسانه ای کردن خواست کارگران) است. اینها مزخرفاتی است که بخصوص در جمهوری اسلامی به رگهای اعتراض کارگری تزریق شد. کسی که در برکات مستقیم سینه زنی در راه استثمار کارگر تردید دارد به نقش خانه کارگر در شام غریبان های "اعتراضی" کارگری نظری بیاندازند!

بدیهی تر "تظاهرات، تظاهرات تا پیروزی" نمی تواند راه حل مبارزه توده کارگر باشد. چرا که شرایط واقعی او، وابستگی خود و خانواده اش به گردش کارخانه و مزد اجازه نمیدهد، تظاهرات و اکسیون خیابانی را کش داد. کارگر در خیابان تاریخا بخودی خود به معنای "قرق" شهر، به معنای اتمام حجت، به معنای تغییر توازن قوا، به معنای کشیده شدن کار به جای باریک بوده است. اما در تاریخ معاصر ایران "صدای مظلومانه خود را به گوش مسئولان رساندن" تحفه نظنز شوراهاى اسلامى است.

شگفت آور اینجاست کارگران در موارد متعددی از اعتصابات با شکوه و موفقى مثل اعتصاب چهل روزه



معلوم هست تقدس دستهای پینه بسته چه وقت میخاهد دست از سر کارگر بردارد؟ بیش از هفتاد درصد از طبقه کارگر درگیر کاری هستند که بمراتب بیشتر از دستان نیروی فکری آنها را بکار گرفته و فرسوده میسازد. بالاخره یک روز باید تار و پود آن فرهنگی که کارگر را با فقر و لباسهای مندرس، انسانهای مفلوک و مظلوم و قابل ترحم تداعی میکند را دگرگون ساخت و

اعتراض کارگری باید پیروز شود و این جز با یک مبارزه متحد سراسری که بورژوازی را به زانو در بیاورد ممکن نیست.

ادامه اعتراضات کارگری.....

مقام اول را در تمام کشورهای جهان به خود اختصاص داده است. زمانی نه چندان دور کتاب "مادر" نوشته ماکسیم گورکی می‌توانست از خواننده آن یک زندانی سیاسی بیافریند! در طول سه دهه اخیر و در طول پر تحول ترین دوره بزرگترین بخش طبقه کارگر در کل منطقه مارکس هست، ولی از شور مارکس و روح مارکس کمتر خبری هست. در طول این سالها بیشتر از هر زمان دیگر و بیش از هر کشور دیگر نه فقط در کل آسیا و آفریقا بلکه حتی در مقایسه با اروپا، بیمارستان و خانه مسکونی و کارخانجات مواد غذایی و پوشاک و صنایع الکترونیک ساخته شد، بار آوری کار سر به آسمان کشید، سود آوری سرمایه به حد رویایی رسید، مناطق ثروتمند نشین از تجریش تهران به صدها و صدها شهر و شهرک دیگر باز تکثیر گردید؛ اما همزمان سهم طبقه کارگر مشابه سنگ آسمانی نه فقط سقوط بلکه به اعماق زمین فرو رفت!

کسی که جرات بخرج میدهد و مقایسه درصد بیکاری در ایران و کشورهای اروپایی و حتی یونان و اسپانیا را نشانه فضل خویش در اقتصاد سیاسی به رخ میکشد (فضای روشنفکری و رسانه ای و حزبی- سیاسی ایران مملو از این فضلالی "مارکس خوانده" است) در بهترین حالت یک احمق پر مدعا و مهمتر از هر چیز فاقد وجدان بیش نیست. بیکاری در ایران به معنای سقوط فوری و بلافصل در تمام شئون زندگی است اما شغل به معنای روی دیگر همان نگون بختی است. علی القاعده میبایست بتوان زمینه سهم کارگران در تولید ثروت را در فاکتورهایی مانند بهبود مسکن و مرخصی ها و تفریحات و رفاه بررسی کرد. در ایران خوشبخت ترین کارگران در چاله قراردادهای موقت، در رقابت بر سر اضافه کاری گلیم خود را با چند برابر کردن "دستمزد حداقل" از آب بیرون میکشند. این "گلیم" و این "آب" فقط خفت می آفریند. "مشکل" طبقه کارگر ایران در مارکس است، و این واقعیت که طبقه کارگر چاره ای جز مبارزه ندارد، کارگری که به برای شش ساعت کار، برای حق مسکن، برای بیمه بیکاری، برای دستمزدی معادل یک وزیر نمیجنگد، در زمین چانه زدن

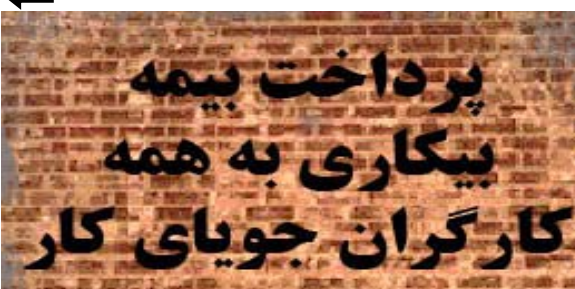
4 - کارگر چاره ای جز مبارزه ندارد

کشمکش کارگر با سرمایه یک مبارزه طبقاتی و تعطیل ناپذیر است. از یک طرف طبقه بورژوا که بنا به تعریف با سود حاصله از استثمار کارگر زنده است؛ و از طرف دیگر طبقه کارگر که بجز نیروی کارش امکان دیگری برای تامین زندگی ندارد. از یک طرف طبقه بورژوا که نه فقط سود بلکه اجبار به سود بیشتر مداوما در تلاش کاهش دستمزدها و کاهش همه هزینه های مربوط به کارگر است و از طرف دیگر کارگر که باید هم برای حفظ موقعیت فعلی و هم برای بهتر شدن زندگی خود بجنگد. مکانیسم های اصلی حکومت بورژوایی را هر کارگر جوان بسرعت به عنوان واقعیت زندگی "یاد میگیرد":

اولا، دزدی آشکار: طبقه سرمایه دار از همه ابزارهای تعیین کننده اقتصادی برای کاهش ارزش واقعی دستمزد کارگران بهره میبرد. هر بار افزایش دستمزد کارگران که حاصل یک مبارزه طولانی است با افزایش تورم و سایر فاکتورهای دیگر دود میشود و به هوا میرود.

دوم، گرانی کالاها: در دنیای سرمایه داری همه کالاها گرانتر میگردد و از دسترس کارگر دورتر و دورتر میگردد. یک مکث کوتاه در این زمینه کافی است تا همه هیبت مارکس را نه در محافل مطالعاتی بلکه در ساده ترین درد دل های "ساده ترین" بخش های کارگران به گردش دربیانورد. بدون تردید ایران در عرصه ترجمه و فروش و در دسترسی به آثار مارکس با فاصله بسیار

بیکاری در ایران به معنای سقوط فوری و بلافصل در تمام شئون زندگی است اما شغل به معنای روی دیگر همان نگون بختی است.



ادامه اعتراضات کارگری.....

صندوق تعاونی "مقدس" می‌گردد. انقلاب کارگری مستلزم نظم آهنین در میان صفوف الیت متشکل در حزب کارگری و از آن مهمتر مستلزم یک توده عظیم بهم بافته ایست که اعتماد راسخ به پیروزی را در زندگی روزمره و در رابطه با تجربیات مبارزاتی لمس میکنند.

6 - انقلاب کارگری همین امروز!

کمتر کسی را میتوان یافت که بتواند با یک انقلاب کارگری و استنتاجات طبقاتی کارگری از عدالت و برابری و ارزشهای انسانی به مخالفت برخیزد. اما بطرز اعجاب آوری بورژوازی نسل پس از نسل حتی (به خصوص) خود کارگران را "قانع" کرده است که اولاً چنین انقلابی یک مدینه فاضله و موکول به یک آینده نامعلوم است؛ و ثانیاً طبقه کارگر موجود از شعور لازم برای چنین امر خطیری برخوردار نیست.

بدون کم و کاست حق با بورژوازی است. همه شور و فلسفه و حکمت تک تک انقلابیون و تک تک انقلابات در شذنی بودن تحولات عظیم در سالهای نزدیک از زندگی نسل حاضر نهفته است. فرق میان عصیان و شورش با یک انقلاب نه در سرعت برق آسای خیزش توده ها، نه در آتش دواپر دولتی توام با اهتزاز پرچمهای سرخ؛ بلکه اساساً در اینست که انقلاب و انقلابیون کارگری قبل و بعد از عصیانها چگونه مهر خود را بر زندگی روزمره کوبیده اند. انقلاب و انقلابیون کارگری باید یک پدیده آشکار و غیر قابل انکار در هیبت انسانها و نهادها، روشها، سنت ها، ترانه ها از فرسنگها فاصله جار بزند. انقلاب کارگری برای توده کارگر نه به معنای سلسله فعالیت مخفی بلکه اساساً باید پیوستن به یک روش زندگی و پیوستن به یک رگه از آدمهای معین است که در همراهی با آنها زندگی آسانتر، آسوده تر، بهتر، و عجلاتا تا مطابق نقشه زور صفوف خود را باندازه کافی افزایش میدهم، زندگی امروز دست کم مملو از غرور و اراده است. انقلاب اکتبر و انقلاب فرانسه سالها قبل از وقوع، نوید و بارقه های خود را در محلات و کارخانه ها به نمایش گذاشته بودند.

7- کارگر و آرزوهای باطل حقوق سیاسی و عدالت و رفاه

طبقه کارگر و بالطبع فعالین کارگری همواره مملو از و

برای حفظ موقعیت فعلی آب در هاون میکوبد. مشکل طبقه کارگر بطور واقعی فقط و فقط با معیار مارکس و بخصوص در جایی نمایان میسازد که از خود بپرسیم تلنباری از فریاد و نعره های اعتراض، خشم و نفرین سر از کجا در میآورد؟ از خود بپرسیم میلیونها کارگر مشت استیصال به کدام دیوار میکوبند؟ از خود بپرسیم در این وانفسا یک کارگر با چه امیدی بخواب میرود و با چه وردی کودک خردسال خود را از بیخوابی به آرامش هدایت میکند؟ بالاخره کسی باید جوابی برای این معما پیدا کند که همزمان با بی شرف ترین و فاسد ترین مظاهر دستگاههای دولتی و دهن کجی به نیازهای بر حق شهروندان، چرا تعداد هر چه بیشتر کارگران، کارگرانی که در تامین زندگی خود و خانواده خود ناکام میمانند، خود را آتش میزنند؟ چرا خود را سرزنش میکنند؟ در این میان مارکس بیگناه است آنجاییکه خوراک بحثهای فیلسوفانه و اسکولاستیک نشریات دانشجویی میشود. راستی چرا ابراز وجود اعتراضی شناخته شده ترین سندیکای کارگری ایران در محدوده چراغهای روشن در روزهای تابستانی در جا میزند؟ راستی چرا فضای کارگری ایران از هر اثری از آنارشیزم و آنارکو سندیکالیسم تهی است؟

سوم، قانون و سرکوب: کمتر جای دنیا را میشود سراغ گرفت که قانون رسمی کشور بدین گونه با سرکوب کارگر علناً و رسماً عجین باشد.

چهارم، فریب و وعده و تفرقه: نفس وجود حکومت بورژوایی و ساختار مبتنی بر بیکاری و تهیدستی مداوما از کارگران میطلبد نه فقط از معاش خود بلکه از حیثیت، حرمت و حقوق اجتماعی خود دفاع کند.

5 - کارگر چاره ای جز پیروزی ندارد

کارگر چاره ای جز پیروزی ندارد کارگر نمیتواند جنگ و گریز خود را با کارفرماها و دولت نسل پس از نسل به ارث بگذارد. در نابرابری موجود طولانی شدن کشمکشها کارگران را فرسوده میکند. ناامید میسازد. هر لحظه از تداوم حیات بورژوازی از پیکر، از روحیه، از صف مبارزاتی کارگران قربانی میگردد. پیروزی کارگر جز با در هم شکستن کل دستگاه حکومتی بورژوازی و بنیادهای چرکین آن ممکن نیست. این کار انقلاب کارگری است. با این قطب نما است که کارگر قدم های کوچکتر و فوری خود را قدر میگذارد. با این قطب نما است که مبارزات اقتصادی، دستاوردهای کوچک، یک

پیروزی
کارگر جز با
در هم شکستن
کل دستگاه
حکومتی
بورژوازی و
بنیادهای
چرکین آن
ممکن نیست.
این کار انقلاب
کارگری است

زنده باد حکومت کارگری

ادامه اعتراضات کارگری.....

کمون پاریس بر جنگ خیابانی، چگوارا بر محاصره شهرها از روستاها. در مورد قیام بعدی در ایران هر چه گفته شود هنوز باید جا برای شگفتی باز گذاشته شود. اما مهمتر از هر چیز، چه برای لنین و چه برای چگوارا قیام قبل از هر چیز یک پدیده مادی بود که از همین امروز باید آنرا شکل داد. قیام کارگری هر فرمی داشته باشد بر تسلیم ناپذیری و تبحر، بر درس انضباط، بر ستایش از غرور، بر آمادگی عقب نشینی صف مبارزه کارگری از همین امروز و در نبردهای همین امروز استوار است.

9- بهانه دست دولت ندهیم

در هر اعتراض کارگری، هر چند بر سر یک خواست اقتصادی ساده، موضوع کشمکش بر سر انقلاب است. در متون کلاسیک مبارزه کارگری رهبران کارگری از هشدار در مقابل آوانتاریسم یک زنگ خطر آشنا است. لنین جمهوری اسلامی را در مقابل خود نداشت که اعتصاب را مقابله با نظام خود اعلام نموده، همه قوانین رسمی آن رسماً پوچ و بی اعتبار هستند و عملاً هزاران کارگر را رسماً نه در پی کشف یک قیضه تفنگ، نه در پی کشف نقشه پنهانی برای ترور رئیس اداره پلیس، بلکه رسماً بخاطر یک برگه اطلاعیه به جوجه اعدام سپرده است. برای کارگر ایرانی تجمع اعتراضی امروز نتیجه در افتادن و خنثی سازی شوراهای اسلامی بعنوان گسترده ترین و مخوف ترین دستگاه رسمی ضد کارگری دنیای معاصر است. در تجربه امروز کارگران صدها اجتماع ثبت هستند که کارگران با عکس رهبران نظام و سوگند وفاداری به نظام بجای طلب حق خود، التماس کرده؛ ولی با اینحال سرکوب و چه بسا به خاک و خون کشیده شده اند. برای جمهوری اسلامی هر تجمع کارگری یک خطر برای نظام است، هر تجمع نطفه تعداد بیشتری از اعتراض و حق خواهی را در پی دارد. اگر نمیزنند از بیم گسترش این اعتراضات است. نمیزنند چون زورشان نمیرسد. و هر جا که جای پای خود را مطمئن حس کنند از سخت ترین سرکوب ممکن ابایی بخرج نداده اند.

بستر کشمکشهای سیاسی هستند. این کشمکشها حاصل عقاید و آراء و تحقق آرمانهای منتسب به این عقاید نیست. هر کارگری بنا به حکم شرایط مادی زندگی خود در مییابد که زندگی بمثابه کارگر برای او جز پرت کردن آرزو و شایستگی های او را به همراه ندارد. استثمار و سرکوب سیستماتیک توده هر چه بیشتری را به سربازان ایده های بورژوایی تقدیم میکند. ناسیونالیسم و مذهب نه نشانه انتخاب آگاهانه بلکه ناشی از استیصال کارگر در انتخاب راه طبقاتی رهایی خود اوست. در دنیای واقعی هر روز احزاب تازه ای پا به عرصه وجود میگذارند که اکسیر تازه ای از ناسیونالیسم و مذهب را کشف کرده و در مقابل طبقه کارگر قرار میدهند. برعکس آنچه ادعا میشود نفوذ این عقاید در میان کارگران حاصل متقاعد شدن کارگران نیست. "نفوذ" این احزاب و جریانات نه حاصل کتابخوانی و تعمقات فکری در میان کارگران بلکه حاصل تصویری است که از خود و قابلیتهایشان در زد و بندهای سیاسی بدست میدهند.

انقلابیگری کمونیستی مستلزم این است که هم طبقه ای های خود را تنها نگذاشت و این توهمات را در تجربه سیاسی روزمره طرد نمود.

8- کارگر چاره ای جز مسلح شدن ندارد

کارگر در انتخاب راه و روش مبارزه مخیر نیست. آیا کارگر میتواند از دست بانک مرکزی برای سیاستهای تورم زا شکایت کند؟ آیا کارگر میتواند وزیر کار را برای دستمزدهای زیر خط فقر محاکمه و عزل کند؟ آیا کارگر میتواند با زور رای و انتخابات و پارلمان مالکیت خصوصی را لغو کند؟

قیام مسلحانه همواره در طول تاریخ پیچیده ترین موضوع انقلابات بوده است. قیام مسلحانه مانند زایمان فصل دردناک ولی اجتناب ناپذیر تولد یک موجود تازه است. این موجود مستقل است، وجود خارجی دارد، نفس میکشد ولی بطرز محسوسی از پروسه زایمان تاثیر میپذیرد. همانقدر که پروسه زایمان بخودی خود مستلزم تدارک و آمادگی است بطریق اولی یک قیام مسلحانه نیاز به تدارک و برنامه ریزی دارد. مساله محوری در این میان اینست که هیچ زایمانی شبیه دیگری نیست و همیشه شگفتی های تازه ای مهر خود را بر نوزاد تازه وارد میزند.

لنین بر کار در میان سربازان و پادگانها تاکید داشت،

انقلابیگری
کمونیستی
مستلزم این
است که هم
طبقه ای های
خود را تنها
نگذاشت و این
توهمات را در
تجربه سیاسی
روزمره طرد
نمود.



ادامه اعتراضات کارگری.....

10- مبارزات صنفی را سیاسی نکنید!

این جمله دلسوزی برای به نتیجه رساندن یک مبارزه معین کارگری نیست. این جمله راه حل یک کارگر دنیا دیده و سرد و گرم چشیده برای جان سالم بدر بردن یک اعتصاب از دست "تند روی" کارگران کله خر جوان و ناپخته نیست. این جمله جوهر فشرده یک دنیا تحقیر و توهین به طبقه کارگر، نسخه شکست هر تک اعتراض کارگری، و جواز دست سرکوب کارگران است.

جا دارد پرسید چرا مبارزه صنفی؟ آیا مبارزه کارگری بر سر دستمزد یک مبارزه صنفی است؟ کی قرار است حضرات زبان فارسی یاد بگیرند، کتاب بخوانند و بفهمند که با زبان عهد "نعلین" با کارگر و در مورد کارگر نباید حرف زد؟ آیا صنایع خودرو سازی، صنایع نفت و معادن چغارت صنف به حساب می آیند؟ مگر چقدر میتوان تهمت ناروا به لوله سازی اهواز بست که گویا افزایش دستمزد را فقط برای "صنف خود" می طلبند؟ آیا درایت زیادی می طلبد که دید و تشخیص داد تجمع کارگری پاسخی است به رئیس بانک مرکزی و سیاستها اقتصادی دولت و توجیهات سلطه لیبرالیسم و مکانیسم سلطه بازار بر زندگی یک کارگر در دنیای مدرن را جار میزند؟ آیا انگلس در مورد ابتدایی ترین مبارزات کارگری در مانوفاکتورهای دباغی در دهات یورکشایر اجاره اینقدر شلختگی را بخود داد؟

جا دارد پرسید چرا مبارزه اقتصادی کارگری بار سیاسی ندارد؟ آیا دخالت کارگران در امر تعیین دستمزدها، دهن کجی به مصوبه دولت و شورای عالی دستمزد آن، لغو قانون تجمع باندازه کافی سیاسی نیست؟ از همه اینها به کنار، جا دارد پرسید چه کسی مسئول "سیاسی کردن" اجتماع کارگران است، دولت یا اجتماع اعتراضی کارگران؟ اینهمه قانون و قاضی و زندانبان برای بستن دهان کارگری که دستمزدش را روز روشن نمیدهند، حضرات قانون گرای صنفی کار را نمی آزارد و صدای اعتراضشان را در نمی آورد؟

11- کارگر و قانون

اعتصاب حق سلبی طبقه کارگر است. نفس قانون علیه جرم بی چون و چرای یک مشت گانگستر است. اعتصاب کارگری بنا به تعریف به معنای نفی قانون، نفی توافقات قبلی، "ناگهانی" است. جمع کارگران بنا به تعریف همواره در صدد جمع آوری نیرو برای

اعتصاب حق سلبی طبقه کارگر است. نفس قانون علیه اعتصاب جرم بی چون و چرای یک مشت گانگستر است

اعتصاب بعدی است، معلوم است که اساس اعتصاب بر نفی استوار است، حقانیت خود را نه از قانون بلکه از شرکت کنندگان در اعتصاب استنتاج کند. اعتصاب برای کارگر ابزار دفاع از نفس زندگی است. بنا به داده عقل بدیهی انسان معاصر هیچ کس حق ندارد انسان دیگر را از حق حیات محروم کند، انسانها نباید گرسنه بمانند، از سرما بلرزند. آیا توحشی بالاتر از این سراغ میشود گرفت، در ایران دولتی سر کار است که در روز روشن و رسماً دهها میلیون نفر از آحاد جامعه را به گرسنگی محکوم کرده است. محرومیت این جمعیت میلیونی تجلی رسمی اراده و نقشه آگاهانه حکومتی است که امکانات جامعه را صرف رفاه هر چه بیشتر یک اقلیت ممتاز ساخته است. آیا توحش بالاتر از این را میتوان سراغ گرفت که پایه ای ترین نیازهای انسانهای جویای کار به سودآوری درندشت و دلبخواه یک اقلیت سود جوی استثمارگر حواله داده میشود؟ در چنین مناسباتی اعتصاب بمثابه دفاع از خود در مقابل زورگوی گردنه بگیر، همانقدر که نفس کشیدن و زنده ماندن، حق طبیعی انسانهاست.

بغایت مسخره است که در ترجمه ایرانی حقوق کارگری صرف گنجانیدن حق اعتصاب برای کارگر یک فرصت استثنایی رفرمیستی قلمداد شده است. در مقابل سرکوب افسار گسیخته باید اجازه رسمی برای اعتصاب و یا تعهد به اعتصاب مسالمت آمیز و قانونی دیگر نوبر است. آیا واقعاً حضرات انتظار دارند کارگران برای اجرای قانونی قراردادهای موقت اعتصاب کرده به خیابان بیایند؟! این حضرات خود را به کوچه علی چپ میزنند که نفس اعتصاب به معنای اخلاف در چرخ تولید است و بس. در مقابل این شرایط جهنمی توهم یک گناه، دعوت به آرامش شراکت در جرم است. در این جهنم که بر پا ساخته اند نه فقط اعتصاب بلکه شورش و طغیان حق طبیعی کارگر است.

12- مشخصات رهبران و اعتراضات جاری کارگران در ایران

در یک مشاهده ساده از خصوصیات اعتراضات کارگری در ایران بر چند مورد میتوان تاکید گذاشت.



ادامه اعتراضات کارگری.....

کمال میل از نقاشی موهوم و مسخره خود هراس بدل راه میدهد، و در میدان نبرد چیزی برای بردن ندارد. رادیکالیسم این اعتراضات در میان عریضه ها و شکواییه ها روح میلیتاریسم را فراری میدهد، خود را گوشت بی دفاع گردان سرکوب میسازد که از فرط خمیازه نای حمل باتوم های خود را هم ندارد. در فاصله دو سال اخیر گردان ویژه ضد شورش دولت حتی یکبار نیاز به استفاده از ماشینهای آب پاش را احساس نکرده است. حکمت استفاده از این ماشینها پراکنده کردن جمعیت قبل از حمله سربازان توصیف شده است.

13- صورت مساله: کدام اسلحه ، کدام تسلیح و کدام سازماندهی؟

"اسلحه" قبل از آنکه یک وسیله، یک ابزار باشد یک تفکر و یک نقطه عزیمت است. تا آنجا که به دنیای واقعی و صحنه عملی کشمکش با پلیس مربوط باشد یک پاره سنگ، یا یک عصا اگر بر فرق سر یک پلیس فرو بیاید، فرقی در پرونده پیگیری قضایی پلیس ایجاد نمیکند. با اشراف بر فرق یک رولور روسی و یک چوب الک دولک؛ آیا اساسا میتوان یک مرز خاص و یا قید و شرطی را برای مسلح شدن اعتراض کارگری برای دفاع از خود قائل شد؟ مادام که کارگران خود تصمیم بگیرند، مصلحت بدانند و خود فکر اجرا و عقب نشینی لازم را کرده باشند، در دنیای واقعی شرط دیگری را نمیتوان منظور داشت.

اول، اعتراضات به سرعت حالت رادیکال به خود گرفته، به اعتصاب و حتی گروگانگیری کارفرما میکشد، و کارگران دست به گریبان با دولت و نیروهای سرکوب میگرددند. این حالت طغیانی که نه به آمادگی قبلی و نه به ساده ترین فرم تشکل متکی است به همان سرعت عقب مینشینند. رهبری این اعتراضات به صورت هیئت نمایندگی به پیش میرود که بنا به ناگزیر شکنده است. کارفرما و دولت بسیار آگاهانه و با زیرکی با هدف برنامه ریزی شده برای در هم شکستن هرگونه اثرات مثبت در روحیه مبارزاتی و اتحاد در میان کارگران، سیاست چند روز مذاکره، رو در رو قرار دادن گروههای مختلف کارگران، خالی کردن زیر پای رهبران و دست آخر مارش نیروهای سرکوب و موارد دستگیری ها را در پیش گرفته اند.

دوم، در فاصله دو اعتصاب که به هیچ منطقی جز یک جرقه اتفاقی مناسب در شرایط مناسب و با ابتکار (یا به عبارت درست تر با عصیان) کارگران با اتوریته گره نخورده است؛ نیروی کارگران صرف هضم شکست قبلی بر اساس ارزیابی از خصوصیات فردی کارگران "بی غیرتی یا ساده لوح" در طول اعتراض میگردد. اشتباهی برای تشکل تقریبا در میان نیست و تمام نیروی کارگران صرف دفاع فردی در مقابل انتقام جویی کارفرما میگردد.

اعتراضات سه دهه اخیر ایران آلیاژ بسیار بالایی از رادیکالیسم (یا به عبارت بهتر آش در هم جوشی از عصیان و عدم توهم) در خود را از خود نشان داده است. این اعتراضات بدلیل عمق ناکافی در تشکل و آگاهی طبقاتی دردی از دردهای کارگران را درمان نمی کند و هر چه بیشتر ادامه مییابد جز پر کردن بشکه های باروت قیامی دیگر و برای سرکار آوردن بخش دیگری از بورژوازی نتیجه دیگری ببار نمی آورد. اعتصابات ناکام امروز سربازان شجاع قیام بورژوایی آتی را آماده میسازد. اعتراضات جاری کارگری امروز با اختگی آشکار خود در سازمان دادن یک صف رادیکال کارگری، میلیتاریسم و جوشش و سرکشی را در کارگران ممنوع کرده و آنرا به مجاری دیگر هدایت میکند.

اعتراض کارگری در ایران فاقد شهامت، فاقد خون است، یک اعتراض کارگری بمانند جمع کوران بجای دیدن واقعیت با چشمان بسته شیر و تیر ترسیم میکند، با

14 - آوانتوریسم از سر گشاد شیپور

در تاریخ کشمکش طبقاتی همواره جریاناتی بوده اند که در پس یک اعتصاب کارگری ناکام جلوی صحنه ظاهر شده و کارگران را در "زیاده روی" در خواستهای خود محکوم کرده و مورد سرزنش قرار داده اند. اینها با "نگفتیم، نگفتیم" های خود نه در کاهش لطمات احتمالی صفوف کارگر، بلکه در خالی کردن زیر پای اعتراض کارگری و بی اعتباری خواستهای طبقه کارگر نقش ایفا میکنند. "آوانتوریسم" موضع مشترک همه اینهاست. آوانتوریسم برای این جماعت از سر دلسوزی برای طبقه کارگر نیست، بلکه برگه توجیه سرکوب طبقات بالا دست است که گویا از "سر اتفاق" بر اثر زیاده خواهی غیر قابل انتظار و خارج از توافق اعتراض کارگری اختیار از کف میدهد گلوله ها را به آدرس عوضی در سینه کارگران خالی میکند!

آوانتوریسم در
دستگاه فکری
مارکسیستی
هشدار به
طبقه ای است
که عزم جزم
کرده و در
مسیر راه
کسب قدرت
سیاسی گام
برمیدارد



ادامه اعتراضات کارگری.....

دیوار چین از قانون هایی را به اجرا درآورد که کارگران بیکار از هر گونه ابزار فشار به کارفرما و دولت محروم گردند. کارگری که سی سال از عمر خویش را دستمایه چرخش کار یک کارخانه کرده است باید گور خود را گم کرده و بعنوان یک فرد در دفتر کاربایی در ازای بخش ناچیزی از دستمزد قبلی خود مطیع و سربراه باشد.

دوم، طبقه کارگر در پاسخ به این شرایط نوین بجای کارخانه اینبار تمام شهر و تمام فونکسیونهای شهری و دولتی را به میدان کشمکش خود با دولت و نه فقط کارفرما اعلام نمود. تجارب بسیار هیجان انگیزی را از اعتصابات کارگری شهری و کمیته های اقدام کارگری میتوان برشمرد که به همت مشترک شاغلین و بیکاران به اجرا درآمده است:

اشغال کارخانه های شیر برای تامین شیر کودکان و بعلاوه جلوگیری از بیرون کردن مستاجران تا تامین بیکاری توسط جنبش کارگری امریکا در دهه ۱۹۳۰

رژه های بین شهری توسط کارگران انگلیسی به منظور اخلاص در سیستم حمل نقل عمومی در دهه ۱۹۳۰

جنبش اعتراضی بستن اتوبانها در آرژانتین در دهه ۱۹۷۰ بمنظور تحمیل بیمه بیکاری به دولت تجربیات مبارزات اتحادیه های کارگری اروپا و در راس آنها فرانسه در مختل کردن فونکسیونهای مهم شهری برق و غیره در دهه معاصر.

۱۶- اعتراضات کارگری باید دندان در بیاورد و گاز بگیرد!

این نوشته طبعاً نمیتواند به جزئیات و استنتاجات عملی که اساساً امر فعالین محلی است بپردازد. اما پرداختن به رؤس اقدامات مستقیم کارگری برای دفاع از خود و تحمیل اراده خود میتواند شامل مفاد زیر گردد:

در یک مقایسه ساده چرا نباید اجتماعات کارگری در ایران دست بدست هم داده ترافیک شهر و رفت و آمد نمایندگان مجلس و یا خروج رئیس دولت از ساختمان مربوطه را مختل نمایند؟

دوم، حق اخلاص کارگران اخراجی در امور واحد تولیدی علیرغم مخالفت بخش هنوز شاغل همان واحد.

موعظه برای این جماعت بیهوده است که آوانتوریسم هشدار برای رهبران کارگری است که نباید با قیام بازی کرد و تاکیدی بر حفظ اتحاد کارگری بوده است. آوانتوریسم در دستگاه فکری مارکسیستی هشدار به طبقه ای است که عزم جزم کرده و در مسیر راه کسب قدرت سیاسی گام برمیدارد. چنین حزبی بنا به تعریف قیام و فتح قصر زمستانی را در دستور دارد. هشدار برای پرهیز از آوانتوریسم هیچ ربطی به صف اکونومیست و سندیکالیست برای دفاع از پرچم "مبارزه ابدی اقتصادی" ندارد.

واقعیت اینستکه ضد آوانتوریست ایرانی از دماغ فیل افتاده و هیچ اصراری در پنهان کردن دم خروس خود ندارند. اینرا باید به حساب بد شانسی طبقه کارگر در ایران گذاشت که فضای سیاسی ایران به اسم منافع کارگر و در تقابل با کارگر مملو از جریاناتی است که راه رشد صنایع داخلی را میطلبند، مناسبات صلح آمیز با امریکا را شرط عقل میدانند، حق زبان مادری را برای کارگر مقدم می شمارند و همزمان جزوه لنین علیه آوانتاریسم را باز چاپ میکنند! قد و نیم قدهای بورژوازی ایران دستشان بجایی نرسیده در روز روشن و در جرایدشان خواب پنبه دانه استثمار کارگر خودی را میبینند، و برای اینکه دستشان به جایی بند شود تیربار جلوی کارخانه به رخ آقا بالاسر خویش میکشند. کارگر باید بتواند گوش حضرات را به موقع بپیچاند.

۱۵- ضرورت دفاع از خود، یک صورت مساله جهانی طبقه کارگر

صورت مساله جهانی است، چرا نباید طبقه کارگر در ایران از هم طبقه ای های خود بیاموزد؟ مساله محوری در چگونگی اعتراض موثر و کنترل اوضاع و تحمیل اراده توسط کارگران در پنجاه سال اخیر به یک مساله بغرنج در مبارزه طبقه کارگر تبدیل شده است. رؤس اصلی این پروبلماتیک به شرح زیر است.

اول، جمعیت بیکار بدون سلاح اعتصاب: با غلبه تکنیک مدرن و جمعیت عظیم بیکار در حقیقت بخش اعظم طبقه بدون هیچ اهرمی برای پیشبرد مطالبات بر حق و پایه ای خویش و مانده اند. این در حالی است که شریانهای زندگی این جمعیت عظیم از کانال دستمزدها و بیمه ها و شرایط کار با بخش شاغل طبقه به هم گره خورده است. برای بورژوازی علاوه بر بهره جویی از بیکاری در ایجاد رقابت میان صفوف کارگران، دور کارخانه ها

برای
بورژوازی
علاوه بر بهره
جویی از
بیکاری در
ایجاد رقابت
میان صفوف
کارگران، دور
کارخانه ها
دیوار چین از
قانون هایی را
به اجرا
درآورد که
کارگران بیکار
از هر گونه
ابزار فشار به
کارفرما و
دولت محروم
گردند



ادامه اعتراضات کارگری.....

در میان کارگران توپ در زمین فعالین و رهبران محلی کارگری قرار میگیرد. خیلی خلاصه اگر بحث بر سر یک حزب واقعی سیاسی طبقه کارگر است اساساً در گرو وجود رهبران عملی، آگاهی آنها به نقش خود، مرزبندی و ائتلافها بر زمینه پیشروی در سازماندهی مبارزاتی کارگران در میان این رهبران است.

سوم، کشمکش و دست یقه شدن با پلیس برای رفع مزاحمت

چهارم، طلب همراهی فعال و آگاهانه مابقی شهروندان

17- طبقه کارگر با قدرت دفاع از خود در دل مخاطرات سیاسی

این جمله نقل قول مستقیمی از کارفرمای کارخانه ذوب آهن اردبیل خطاب به هفتاد نفر (تمامی) کارگران است. روزی از روزها کارگران کارخانه در را بر روی خود بسته دیدند. پنج ساعت بعد پیام کارفرما به کارگرانی رسید که هر یک کیسه نایلونی حاوی نهار را در دست داشتند: بروید هر غلطی میخواهید بکنید!

پاسخ کارگران هر چه بود، میتوان حدس زد، اما این نبود:

شکر زیادی میل فرموده اید! انقلاب میکنیم و به زیرتان میکشیم. اما از امروز عجلتاً روزگارتان سیاه است. دنبال سوراخ موش بگردید!

در طی ده سال قبل فضای ضد رژیمی تحت تاثیر کشمکش با امریکا و امید به حمله امریکا؛ و پس از آن جریان سبز ضربات مهلکی بر پیکر طبقه کارگر وارد آورد. بخش مهم آنچه که خود را کمونیست مینامید به بزرگ موسوی و شرکا پرداختند. نیروهای دست راستی ناسیونالیستی و گروههای مذهبی هر یک بنوبه خود میتوانند مانعی بر سر راه اهداف و صفوف طبقه کارگر باشند. تنها راه سد کردن سودای دستجات بورژوازی که فردا دور هر چاه نفت یک "کشور" تشکیل داده و یک کاهدان ثروت از قبل استثمار کارگران را برپا دارند، ظرفیت های قوی کارگری برای دفاع از خود است.

18- تکلیف حزب طبقاتی کارگری چه میشود؟

طبقه کارگر برای پیروزی قطعی به حزب سیاسی خود نیاز دارد. اما بدون نیاز به بحث در مورد تجربه تاکتونی احزاب کمونیستی کارگری، و با فرض فقدان یک حزب با یک حداقل نفوذ و پایه طبقاتی - مبارزاتی

کارگر چاره ای جز پیروزی ندارد کارگر نمیتواند جنگ و گریز خود را با کارفرماها و دولت نسل پس از نسل به ارث بگذارد. در نابرابری موجود طولانی شدن کشمکشها کارگران را فرسوده میکند. ناامید میسازد. هر لحظه از تداوم حیات بورژوازی از پیکر، از روحیه، از صف مبارزاتی کارگران قربانی میگیرد. پیروزی کارگر جز با در هم شکستن کل دستگاه حکومتی بورژوازی و بنیادهای چرکین آن ممکن نیست. این کار انقلاب کارگری است

رادیکالیسم این اعتراضات در میان عریضه ها و شکواییه ها روح میلیتانتیسم را فراری میدهد، خود را گوشت بی دفاع گردان سرکوب میسازد که از فرط خمیازه نای حمل باتوم های خود را هم ندارد

سنگی بزرگ بر روی سینه شهر من

اعتماد هم عمل میکرد. بگوئیم که سرکشی سرمایه دار و دولت در تعیین دستمزدها و نحوه پرداخت آن حتی در تصور کسی نمیگنجید. بگوئیم تبعیض علیه زنان بلافاصله با پاسخ شایسته روبرو بود. بگوئیم پاسبان و ماموران دولتی فعالین مایشاء شهروندان نبودند. بگوئیم چگونه تشکیلاتهای کارگری کانال دخالت مستقیم کارگران در امور قانونگذاری و تعیین سیاستها و رسیدگی به کار دولت عمل کرده اند. بگوئیم سازمان دادن تولید مساله اصلی کارگران بود، همانگونه شورای کارگران نفت پالایشگاهها را در گردش نگه داشتند. اما کسی نمیتواند بخاطر بیاورد در طول کدام جدلهای سیاسی بنگاهان پدیده های استثمار و بهره کشی و کارمزدی و کنترل کارگری به جدول دانش عمومی جامعه تبدیل گردید. کسی نمیتواند بخاطر بیاورد در طول کدام قرار و مدارهای سیاسی توده کارگر در ایران، تبدیل به یک طبقه واحد، با زبان واحد، خواسته های واحد و افق مشترک شد.

به اتهام هرج و مرج و بنام نامی "نظم" به آن جوشش و خروش پایان دادند. عفونت امروز حاصل پیروزی هواداران نظم است. تاریخ اندیشه ها و روندهای انسانی و مترقی در ایران بدون شرح حال این کانونهای کارگری دروغ پردازی محض است. اگر انقلاب نتیجه دیدن زنجیرها توسط توده هاست، اگر انقلاب به همبستگی و اعتماد افسونگر و خود انگیزه مردم فرودست متکی است، اگر انقلاب نسبت به گذشته بیرحم و بهمان اندازه به ناروشنی های آینده سخاوتمند است، اگر جوهر شور انگیز انقلاب در جستجوی فارغ البال بدنبال ایده های نو است؛ درخشان ترین صفحات انقلاب ۵۷ اینجا پنهان است.

باید سنگ بزرگی که روی سینه های شهرهای ما است برداشته شود. باید سنگفرش خیابانها، باید خشت به خشت کاخ های شوراها و سندیکاهای کارگری به سخن دربیایند. باید طنین آزادی و عدالتی و انسانیت بروایت طبقه کارگر نه بعنوان یک خاطره بلکه بعنوان تجربه ای ناتمام، آن جامعه را در خود ببلعد.

شهر من امروز به یک اردوگاه بزرگ کار تبدیل شده است. هر روز قبل از طلوع آفتاب میلیونها نفر در دل تاریکی بحرکت درمیایند تا به مفهوم بردگی جان تازه ای ببخشند. معیشت سایه نفرت انگیزی است که در هیبت فرسودگی و ترس و فقر و درماندگی میلیونها انسان را تنها نمیگذارد. در شهر من اکثریت عظیم ساکنین آن کارگرند، میلیونها میلیون اعضای این خانواده بزرگ مبشر کار و سازندگی هستند، این کارگران به همه چیز، به آب و برق و ترنها، به بهداشت و خوراک، به کارخانه ها به اسکله ها، به همه چیز جان میبخشند اما در همه گوشخراش همین شهر صدای کارگر بسختی بگوش میرسد. در جوار چلچراغ خیره کننده ثروت؛ شهر من همانند یک اردوگاه عظیم کار، شهر من با حاشیه نشینان آن، کوکان کار، معتادان، صندوقهای خیریه، زنان تن فروش یک گورستان بزرگ کارگری، گورستان ارزشهای انسانی سازمان یافته است. شهر من تهران، تبریز، گیلان، خرمشهر، انزلی، قزوین، سمنان و اصفهان است.

اگر در طی یک معجزه و چرخش تقویم به عقب، مردم شهر من و شما چشم به روزی از روزهای بهار سال ۵۸ باز کنند یک سر سوزن از زندگی امروز خود را در آن باز نمیشناسند. دست بکار شویم، ساختمان مرکزی شوراهای متحد گیلان را با آن باندرونها باز سازی کنیم. شورای کارگران نفت، اتحادیه کارگران چاپ، فولاد مبارکه ای ها، کفش ملی، تراکتور سازیها همه را خبر کنیم. میدان انقلاب را با دریایی از کتاب و اعلامیه انباشته سازیم. در هر رهگذر، جلوی هر کارخانه و اداره و دفاتر تشکلهای کارگری تصویری از سی و دو سال پیش را زنده کنیم.

بگوئیم که شهری در قرق کارگر چگونه میتواند باشد. بگوئیم چگونه تشکلهای کارگری نه فقط سودجویی سرمایه دار بلکه دولت را در اجرای سیاستهای ضد کارگری مهار زده بودند. کارگر یک قدرت اجتماعی را میساخت که مطالبات و خواستههایش را مستقیماً تحمیل میساخت. بگوئیم که جوشش و تحرک یک لحظه فروکش نداشت. این نه سود کارخانه و نه مقدرات من درآوردی طبقات دیگر بلکه منافع مستقیم طبقه کارگر بعنوان مرجع، در ذهن عمومی جامعه از رسمیت برخوردار بود. تنهایی معنا نداشت. مرکز تجمعات کارگری مرجع همفکری برای تامین مسکن، خوراک، برای حل معضل

برای کارگر
ایرانی تجمع
اعتراضی
امروز نتیجه در
افتادن و خنثی
سازی شوراهای
اسلامی بعنوان
گسترده ترین و
مخوف ترین
دستگاه رسمی
ضد کارگری
دنیای معاصر
است.

کشمکش کارگر با سرمایه یک مبارزه طبقاتی و تعطیل ناپذیر است. از یک طرف طبقه بورژوا که بنا به تعریف با سود حاصله از استثمار کارگر زنده است؛ و از طرف دیگر طبقه کارگر که بجز نیروی کارش امکان دیگری برای تامین زندگی ندارد.

شکسته نفسی یک لیدر: نتانیاهو

فرصت تازه ای در مبارزات شکوهمند مردم آزادیخواه ایران بر علیه استبداد دینی " لقب نداد؟ مگر دولت ایشان در معرفی سیاستمداران فارسی زبان و با لهجه های شیرین کردی و آذری آماده برای "تصرف" کاخ ریاست جمهوری، البته پس از بمباران تمام تاسیسات نظامی و اقتصادی رژیم مطابق برنامه ژنرالهای امریکایی؛ کوتاهی خرج دادند؟ آیا سبز ایشان کمرنگ از بقیه بود؟ آیا ریش سفیدی ایشان کمتر از بقیه سیاستمداران بود که زیاد روی سابقه آقای کروی و مهندس موسوی مته به نگذاشتند؟

بعد از برجام و تحولات سوریه بحث بر سر خانه تکانی در دولت اسرائیل بالا گرفته است. جستجو برای شارلاتان مناسب تری در دستور است. در پرونده نتانیاهو دو مورد استثنایی وجود دارد که چه دوست و چه دشمنانش با اکراه مجبورند از او بعنوان سیاستمدار اسم ببرند و به او احترام بگذارند، و این هر دو مربوط به سرفصل جمهوری اسلامی است:

او توانست نقش قابل توجهی در ساختن افکار عمومی و بخصوص به نقل از اپوزسیون ضد رژیمی ایفا کرده و از "پرونده اتمی ایران" برای قلدری امریکا در دل دنیای پس از "پرونده کذایی زرادخانه شیمیایی عراق" فرصت تازه ای بخرد. بعلاوه او توانست با یک جمله "نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران" انسانیت را به قالب آنچه خود او تحرک تاریخی مردم صلح دوست ایران مینامد، و یک شعار وحدت طلبانه را به فضای پر تشنت نیروهای سیاسی مسئول در ایران تزریق کند! پرونده سیاسی اپوزسیون ضد رژیمی یک تراژدی سیاسی و اخلاقی، و یک سقوط در سیاست و سیاستمداری در ایران بود. تا آنجا که به کیی برداری از روشها، فرهنگ لغت، و ترسیم آینده جامعه ایران از منظر نتانیاهو مطرح باشد، همپالکی های ایشان باید زبان فارسی یاد بگیرند و در تماشای برنامه های تلویزیونی اپوزسیون "جبهه ضد رژیمی ایران"، بعلاوه، تواضع را به خصوصیات نتانیاهو اضافه نمایند!

سخنان نتانیاهو همانطور که برازنده یک رهبر پخته سیاسی است توام با تواضع بود. در الیت سیاسی و فکری حکومت راستی در اسرائیل او یک مردک فرصت طلب، یک شعبان بی مخ در دولت شارون، یک کوتوله بوش در جنگل سراسر توحش پس از بوش، یک قاب دستمال توالست است که پس از مصرف با کشیدن سیفون باید از شر آن خلاص شد. دوران حکومت او نه فقط گسیختگی افسار در توحش نسبت به مردم و حق مسلم مردم فلسطینی بلکه با اوج حمله به طبقه کارگر و اتحادیه های هر چند نیم بند، و تنگ تر کردن بی سابقه فضای ابراز وجود نیروهای سکولار و مخالفین سرکوب فلسطینیان در اسرائیل شناخته میشود. با محدودیت و دشمنی غیر قابل توصیف دولت ایشان دستمزد کارگران فلسطینی به صفر رسیده است. نتانیاهو هر که هست اما یک مخالف قسم خورده و سرسخت جمهوری اسلامی است. این سر پل یک چهره و یک پرونده سیاسی از نتانیاهو است که او را با پدیده ای به اسم "جنبش ضد رژیمی" و "سرنگونی طلبی" در فاصله یک دهه اخیر در فضای سیاسی ایران مستقیماً مربوط میسازد. نه به این خاطر که تعفن حاکمیت جمهوری اسلامی به هر فرصت طلب الوندگ فرصت داده است برای خود آبرو بخرد؛ اما نتانیاهو یک سیاستمدار جنبش سرنگونی است، در فضای سرنگونی طلبی سیاسی ایران او نه یک کوتوله فرصت طلب، بلکه صاحب دکترین سیاسی است، او حرف در دهان سیاستمداران میگذارد. نتانیاهو شاید کمتر "مردم عزیز ایران را مستقیماً مورد خطاب قرار داده باشد"، اما ایشان میتواند آسوده بخوابد چرا که مردم ایران از دوستی و از درایت سیاسی مد نظر ایشان بی بهره نمانده اند

نتانیاهو چه از سیاستمداران فارسی زبان خیل بزرگ رهبران ناسیونالیست ایران از چپ و راست آن کم دارد که محاصره اقتصادی و حمله نظامی به امریکا را موجب خیر دانست؟ آیا او "بعد از لیبی نوبت ایران است" را

قیام کارگری
هر فرمی
داشته باشد بر
تسلیم ناپذیری
و تبحر، بر
درس انضباط،
بر ستایش از
غرور، بر
آمادگی عقب
نشینی صف
مبارزه
کارگری از
همین امروز و
در نبردهای
همین امروز
استوار است.

طبقه کارگر برای پیروزی قطعی به حزب سیاسی خود نیاز دارد. اما بدون نیاز به بحث در

مورد تجربه تاکنونی احزاب کمونیستی کارگری، و با فرض فقدان یک حزب با یک

حداقل نفوذ و پایه طبقاتی - مبارزاتی در میان کارگران توپ در زمین فعالین و رهبران

محلی کارگری قرار میگیرد

اسطوره دروغین رفسنجانی

خود بدین اندازه پیگیر و پیروزمند باشد. او از سر مداران و متفکران سازماندهی بورژوازی ایران بمثابة یک طبقه بود. اتاقهای فکری، اتحادیه کارفرمایان و نشریه و انواع قوانین و لیست طولانی از اقدامات در این میسر برای همیشه بورژوازی ایران را به او مدیون خواهد ساخت.

رفسنجانی در مقابل طبقه کارگر ایران است که با همه قامت خود ظاهر میشود. این طبقه مبادی آداب و خوش مشرب به معنای دقیق کلمه از طبقه کارگر منتفر بود. او سنگ بنای یک زبان و یک فرهنگ عمیقاً لپنانه علیه طبقه کارگر شد. با رفسنجانی بورژوازی ایران "راه رفتن آموخت" و دندان درآورد که صرفاً بخاطر وجود مبارک، بدون نیاز به پرداخت دستمزد منت بگذارد، لگد پراکنی کند و گاز بگیرد. "کارگران تنبل و تن پرور" و "اقتصاد ما تقسیم فقر نیست"، "اقتصاد صدقه ای" از تحفه های ایشان است.

اما در میان نوشته های رایج باید از رفسنجانی رفع مسئولیت کرد و آن سرنوشت طیف بزرگ اپوزسیون ایرانی است. این اپوزسیون که هرگز جرات بر زبان آوردن یک صدم از نفرت طبقاتی رفسنجانی نسبت به طبقه کارگر را به خود راه نمیدادند، هاشمی رفسنجانی بت آنها بود، اسب تراوا و ایدئولوگ و پیامبرشان بود. عمر رفسنجانی و گذر تحولات اجازه نداد رفسنجانی دستی به سر اینها بکشد. اما اینها بیشترین "پراگماتیستهای" تاریخ طبقاتی ایران شدند. نه تنها از رفسنجانی، بلکه از خود جمهوری اسلامی یک بت ساختند. کاری که رفسنجانی خود از آن پرهیز داشت.

اما از رازهای نا گفته رفسنجانی باید "مشتاقانه" منتظر خاطرات "شیرین" لحظاتی بود که این اپوزسیون با "حسین پارتی" و "مبارزه انتخاباتی کارساز در راه اصلاح طلبی" و "آزادی اسب سواری بانوان" "تضادهای حاد جناحهای رژیم" و از طریق وقت خریدن برای دوام حکومت اسلامی سرمایه موجب خرسندی خاطر ایشان میبودند. میگویند حاج آقا شاد و شنگول مرد. حق داشت، با این رفسنجانی - زده های باقی مانده در فضای سیاسی ایران نیازی به نگرانی و حسرت نداشت.

افسوس برای محاکمه رفسنجانی بیجاست، با رفسنجانی های زنده دنیای سیاست ایران باید تصفیه حساب کرد.

با این توصیفات که از رفسنجانی و مشخصاً در اپوزسیون بعد از مرگ او خود بدست داده میشود باید رفسنجانی را اسطوره سیاست جهانی نامید. این صحت ندارد. او ستاره درخشان حکومت، یک هدف متعالی، یک حکومت اسلامی حال با هر تعریفی بود. اما حکومت متبوعش با چوب دستی های قرضی سر پا است. از آن ایده آله امروز یک قاب دستمال چرکین مستهجن بیش باقی نمانده است. او از نامداران و پیشکسوتان جریان اسلامی خمینی از هسته های اولیه آن تا یک حکومت تراز اول توده ای است. رفسنجانی از سکندران نجات رژیم از دل بحرانه و کشمکشهای سیاسی و اقتصادی سهمگینی است. اما رفسنجانی همیشه روی صندلی ویلون دوم در ارکستر نشسته است. او هرگز مبتکر هیچکدام از سیاستها و رهبر گذر از هیچ تند پیچ جریان خود از پانزده خرداد ۱۳۴۲ تا حماسه فتح حلب در سال ۱۳۹۵ نبوده است. او همواره یار غار، همدم و مشاور تصمیمات سخت، کار چاق کن، کلید دار دریهای سازش و گره گشای افراد با جربزه تر حکومت متبوع خود بوده است. تمام هنر سیاستمداری ایشان در جنگ با عراق در پیچ های دلسوزانه و مطیعانه ای خلاص میشود که آقا را از خر شیطان پایین بیاورد. قدرت رفسنجانی در رویدادهای سفارت امریکا در بی خبری مطلق ایشان بود. با پایان جنگ با فرمان خمینی اقتصاد از خر گرفته و بار رفسنجانی شد. او در کشمکش با امریکا هیچ کاره بود و در تمام طول بحران اتمی و مذاکره با امریکا، ایشان منتظرالخدمت ماندند تا شاید در وقت مناسب برای عادی سازی رابطه با سعودی به وزارت امور خارجه احضار گردد.

رفسنجانی یک پراگماتیست کبیر در راه یک حکومت سرمایه با ایدئولوژی اسلامی بود. او عاشق ایران بود. همیشه در سیاست، پراگماتیست ها بشکه ریق اکسیر نجات رژیم را سرمیکشند و با بد مستی سر گردنه میگیرند. گفته های تاریخی از ایشان در سرکوب زنان و کارگران و دانشجویان به یادگار مانده است. باور کنید این مرد هیچ اسراری از این حکومت را با خود نداشته است. هر چه از او خواسته اند، هر چه که در چننه داشته است همانست که در پرونده های مختلف رو شده است. اما خدمت بزرگ و بیهمتای او در ساختن یک ساختار کاپیتالیستی در ایران است. هیچ کس بدون رویاهای بزرگ و بدون اعتقاد راسخ نمیتواند در پی گیری اهداف

اعتراض
کارگری نه
نمایشی در
مسیر "حق بر
باطل پیروز
است"، نه
نمایشی برای
جلب نظر
مسئولان (به
اصطلاح رسانه
ای کردن
خواست
کارگران) است.
اینها مزخرفاتی
است که
بخصوص در
جمهوری
اسلامی به
رگهای اعتراض
کارگری تزریق
شد

کار کودکان در قالی بافها: به این ننگ پایان دهیم!

مطابق آمار رسمی سالانه یک میلیون کودک در بیغوله های کارگاهها قالی بافی به استثمار کشیده میشوند. آنچه که به نام صنعت فرش ایران شناخته میشود و همواره به عنوان یک تجارت پر سود بر تارک اقتصاد ایران درخشیده است، چیزی جز حاصل استثمار کار کودکان نیست. همه ما از شرایط کاری این کودکان خبر داریم. این "صنعت" برای موفقیت بهتر به دستانی هر چه کوچکتر و به کودکانی نیاز دارد که کمتر از جای خود تکان بخورند. ترکیب این شرایط و محل دارهای قالی، محیط کار را برای این کودکان به بازداشتگاه های کار اجباری شبیه میسازد. طبیعی است که این کودکان از تحصیل، از بازی، از رشد و پرورش طبیعی و پایه ای خود برای همیشه باز می مانند. خارج از توجیهات والدین هیچ کس و به هیچ وجه نباید چنین رفتاری را با کودکان جامعه بپذیرد.

استثمار این کودکان در ایران قانونی است. این یک ننگ ملی است. این پدیده بر وجدان جمعی جامعه سنگینی میکند. استدلال مسئولان اداره این کارگاهها و مسئولان دولتی بسیار مسخره است:

می گویند: این کودکان دستمزد میگیرند!

می گویند: این تنها راه معاش خانواده است!

میگویند: لطمات سختی بر اقتصاد کشور وارد میشود!

اینها فقط بهانه است و هر کدام دال بر دست اندازی بیشمارانه به جان و حرمت این کودکان و گذاشتن تقصیر بر سر خانواده آنها میباشد. برنده اصلی در استثمار این کودکان تجار و دلالان دولتی هستند.

ما خواهان:

ممنوعیت فوری و بلاواسطه کار کودکان در این رشته هستیم. این کودکان باید تحت نظارت پزشکی و درمانی مجانی و تحت پوشش ارگان مستقل دولتی قرار بگیرند. راه بازگشت آنها به مدرسه هموار گردد.

به تمامی این کودکان به ازاء تمامی سالهای کار معادل حقوق نمایندگان مجلس بعنوان خسارت پرداخت شود. این خسارت تا رسیدن کودک به سن بلوغ باید بدست یک ارگان مستقل غیر دولتی سپرده شود.

همه والدین خانواده این کودکان باید تحت پوشش بیمه بیکاری شایسته و کافی برای زندگی معادل حقوق وزیران قرار بگیرند.

فروش فرشهای بافته شده توسط کار کودک باید بجرم شراکت در یک تجارت غیر قانونی ممنوع گردد.

ما خواهان شکل گیری یک جنبش سراسری و قدرتمندی هستیم که خانواده این کودکان در مرکز آن قرار بگیرند. این حرکت باید با حمایت گسترده همه کارگران و زحمتکش محله روبرو شود که اجازه نمیدهند محله آنها به مرکز بیگاری کودکان تبدیل گردد.

از همه فعالین و نیروها و احزاب سیاسی، و از همه مدافعین حقوق طبقه کارگر تقاضای حمایت از خواستهای ذکر شده را داریم.



طنز

گوگل اکبر!

در حسرت بسوزند که ایوان مدائن چکه میکرد و ارزش دفاع نداشت، حالا مگر پیامبر قحطی بود، چه میشد اگر سلیمان نبی میامد و سوار نژاد آریایی میشد؟ چرا مسیح سراغ آنها نیامد

گفته میشود هر دو هزار سال نوبت یک پیامبر تازه است. خدا به یک نماینده تازه احتیاج دارد. با زرت قمصور اسلام در آخرین امید خود در ایران و این حکومت، با این نامردی ملی علیه آسید ظریف، با پاسپورتهای بی آبرو و با این حزب الله شلخته دیگر واقعا تا پای خدا به میان نیامده باید فکری کرد.

اما خبر خوب اینستکه که اینبار کاندید بعدی برای شغل پیامبری و نمایندگی خدا حاضر است. توجه بفرمایید:

اولا، اگر قرار است خداوند و به تبع ایشان نماینده اش عقل کل باشد، از همه چیز خبر داشته باشد، چه کسی بهتر از گوگل؟

ثانیا، مشکل ادیان تازه ایدا در پیدا کردن پیامبر تازه نبوده. به گفته وزیر کار دو میلیون بیکار فقط در

ایران هست، بنا به اظهار نظر امام راحله بهترین ایت الله ها برای کمک به داوطلبین برای رسیدن به معراج در قم ول میگردند، کوه بلند هم که در این مملکت زیاد تا جبرائیل در سر پایی زانو درد نگیرد. مشکل همیشه در زور چپان کردن دین تازه به مشرکین است. مثلا ایرانیها با این درد چقدر باید

تا در نسلهای بعد اینهمه خرج جراحی بینی را روی دست مردم نماند؟ بر خلاف مورد قبلی گوگل در زمین و زمان شناخته شده است و نیازی به صلیب کشیدن و دست به یقه شدن با یزید و عزاداری برای ده دوازده تا جانشین نیست که بر اثر حماسه مظلومیت و بیماری و دربدری بخواهند بیضه دین

مبین را از گزند ابر و باد و مه در امان بدارند. ثالثا، پیوستن به این دین ساده است، فقط یک کابل میخواید و یک سوراخ، ولسلام!

اما خبر خوبتر اینستکه دنیا به کام بیکاران است. بیکاران هستند که بیشتر از هر کس با این دین تازه ور رفته اند و همه ته و توی کارش را بلندند. شاید لازم شد معبد و کاهن و متخصص و غیره برایش پیدا کرد.

و خبر بد اینستکه با این همه آیت الله و آخوند از کاه افتاده چه باید کرد؟ چه کسی بیمه بیکاری به اینها و باسن های فربه شان پرداخت میکند!

نشریه علیه بیکاری

مدیر مسئول: سیوان رضایی

سردبیر: مصطفی اسدپور

تماس: آدرس ایمیل

info@a-bikari.com

مقالات این شماره توسط مصطفی اسدپور نوشته شده است. استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.

از سایت اینترنتی علیه بیکاری دیدن کنید. نقطه نظراتتان را برای ما بفرستید!

www.a-bikari.com